

چند حدیث درباره حج

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود:
هر کس هفت بار به دور این خانه طواف کند و
دو رکعت نماز طواف را بخواند، گناهش
آمرزیره شود.

بهار الانوار ج ۹۶ ص ۳۹

*

علی (ع) فرمود:

فرا را در باره خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید
تا هستی، آن را قالی نگذارید. زیرا اگر هیچ متروک
شود نظر رحمت فرا از شما قطع فواید شد.

بهار الانوار ج ۹۶ ص ۱۶

*

امام علی علیه السلام فرمود:

بیر نیل بر پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد یارانت
را به سج و ثج فرمان ده. سج یعنی فریاد و لبیک
بر آوردن و ثج یعنی قربانی کردن شتران.

معانی الاقبار ص ۲۲۴

*

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هیچ چیزی را بیشتر از حج مداوم، در بی نیازی و
فقر زرائی مؤثر ندیدم.

بهار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۱۸

*

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس در راه رفت و برگشت مکه بمیرد از اندوه
بزرگ روز قیامت ایمن فواید بود.

ملاذ الاقبار ج ۷ ص ۲۲۳

*

امام صادق علیه السلام فرمود:

هایی و عمره گزار مومنان فرایند. اگر چیزی بفواید
به ایشان دهد. اگر او را بفواید، پاسخ می گوید. اگر
شفاعت کنند. شفاعت ایشان را می پذیرد، اگر
سکوت کنند، با آنان آغاز سخن می کند و در برابر
هر درمی که فرج کرده اند، یک میلیون درهم به
آنان می پردازد.

ملاذ الاقبار ج ۷ ص ۲۲۶

*

امام باقر - علیه السلام - فرمود:

هر کس به کعبه نگاه کند. تا وقتی به آن می نگرد
مردم کار نیک برایش نوشته می شود و گناهش پاک
می شود تا وقتی دیده از آن برگرداند.

بهار الانوار ج ۹۶ ص ۶۵

*

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

هیچ درگونی است: می برای فرا و می برای فلق،
هر کس برای فرا حج گزارد، پاداشش آنست که
فرا که وی را به بهشت در آورد و هر کس برای
مردم حج گزارد، پاداش وی روز قیامت بر عهده
مردم فواید بود.

بهار الانوار ج ۹۶ ص ۲۴

شاهزاده و دختر خدمتکار - دوپست و پنجاه سال پیش از میلاد در چین باستان شاهزاده ای تصمیم به ازدواج گرفت. با مرد خردمندی مشورت کرد و تصمیم گرفت تمام دختران جوان منطقه را دعوت کند تا دختری سزاوار را انتخاب کند. وقتی خدمتکار پیر قصر ماجرا را شنید به شدت غمگین شد، چون دختر او مخفیانه عاشق شاهزاده بود، دخترش گفت او هم به آن مهمانی خواهد رفت.

مادر گفت: تو شانس نداری نه ثروتمندی و نه خیلی زیبا.

دختر جواب داد: می دانم هرگز مرا انتخاب نمی کند، اما فرصتی است که دست کم یک بار او را از نزدیک ببینم.

روز موعود فرا رسید و شاهزاده به دختران گفت: به هر یک از شما دانه ای می دهم، کسی که بتواند در عرض شش ماه زیباترین گل را برای من بیاورد... ملکه آینده چین می شود.

دختر پیرزن هم دانه را گرفت و در گلدانی کاشت.

سه ماه گذشت و هیچ گلی سبز نشد، دختر با باغبانان بسیاری صحبت کرد و راه گلکاری را به او آموختند، اما بی نتیجه بود، گلی نروید. روز ملاقات فرا رسید، دختر با گلدان خالی اش منتظر ماند و دیگر دختران هر کدام گل بسیار زیبایی به رنگها و شکلهای مختلف در گلدانهای خود داشتند. لحظه موعود فرا رسید.

شاهزاده هر کدام از گلدانها را با دقت بررسی کرد و در پایان اعلام کرد دختر خدمتکار همسر آینده او خواهد بود.

همه اعتراض کردند که شاهزاده کسی را انتخاب کرده که در گلدانش هیچ گلی سبز نشده است.

شاهزاده توضیح داد: این دختر تنها کسی است که گلی را به ثمر رسانده که او را سزاوار همسری امپراتور می کند: گل صداقت...

همه دانههایی که به شما دادم عقیم بودند، امکان نداشت گلی از آنها سبز شود!

گفتگوی راننده تاکسی و چرچیل! - چرچیل روزی سوار تاکسی شده بود و به دفتر بی بی سی برای مصاحبه می رفت.

هنگامی که به آن جا رسید به راننده گفت: "آقا لطفاً نیم ساعت صبر کنید تا من برگردم."

راننده گفت: "نه آقا! من می خواهم سریعاً به خانه بروم تا سخنرانی چرچیل را از رادیو گوش دهم"

چرچیل از علاقه این فرد به خودش خوشحال و ذوق زده شد و یک اسکناس ده پوندی به او داد.

راننده با دیدن اسکناس گفت: "گور بابای چرچیل! اگر بخواهید، تا فردا هم این جا منتظر می مانم!"

روزنامه نگار و گدای کور - روزی مرد کوری روی پله های ساختمانی نشسته و کلاه و تابلویی را در کنار پایش قرار داده بود.

روی تابلو خوانده می شد: "من کور هستم لطفاً کمک کنید!"

روزنامه نگار خلاق از کنار او می گذشت. نگاهی به او انداخت فقط چند سکه در داخل کلاه بود. او چند سکه داخل کلاه انداخت و بدون اینکه از مرد کور اجازه بگیرد تابلوی او را برداشت آن را برگرداند و اعلان دیگری روی آن نوشت و تابلو را کنار پای او گذاشت و آنجا را ترک کرد.

عصر آنروز روزنامه نگار به آن محل برگشت و متوجه شد که کلاه مرد کور پر از سکه و اسکناس شده است! مرد کور از صدای قدمهای او خبرنگار را شناخت و خواست اگر او همان کسی است که آن تابلو را نوشته بگوید که بر روی آن چه نوشته است؟

روزنامه نگار جواب داد: چیز خاص و مهمی نبود، من فقط نوشته شما را به شکل دیگری نوشتم و لبخندی زد و به راه خود ادامه داد. مرد کور هیچوقت ندانست که او چه نوشته است ولی روی تابلوی او خوانده می شد: "امروز بهار است، ولی من نمی توانم آنرا ببینم!"

وقتی کارتان را نمی توانید پیش ببرید، استراتژی خود را تغییر بدهید. خواهید دید بهترینها ممکن خواهد شد. باور داشته باشید هر تغییر، بهترین چیز برای زندگی است.

حتی برای کوچکترین اعمالتان از دل، فکر، هوش و روحتان مایه بگذارید. این رمز موفقیت است... لبخند بزیند...

خودارزیابی - پسر کوچکی وارد مغازه ای شد، جعبه نوشابه را به سمت تلفن هل داد. بر روی جعبه

رفت تا دستش به دکمه های تلفن برسد و شروع کرد به گرفتن شماره. مغازه دار متوجه

پسر بود و به مکالماتش گوش می داد.

پسرک پرسید: "خانم، می توانم خواهش کنم کوتاه کردن چمن های حیاط خانه تان را به

من بسپارید؟"

زن پاسخ داد: "کسی هست که این کار را برایم انجام می دهد."

پسرک گفت: "خانم، من این کار را با نصف قیمتی که او می گیرد انجام خواهم داد."

زن در جوابش گفت که از کار این فرد کاملاً راضی است.

پسرک بیشتر اصرار کرد و پیشنهاد داد: "خانم، من پیاده رو و جدول جلوی خانه را

هم برایتان جارو می کنم. در این صورت شما در یکشنبه زیباترین چمن را در کل شهر

خواهید داشت." مجدداً زن پاسخ منفی بود.

پسرک در حالی که لبخندی بر لب داشت، گوشی را گذاشت. مغازه دار که به صحبت های

او گوش داده بود به سمتش رفت و گفت: "پسر... از رفتارت خوشم آمد؛ به خاطر

اینکه روحیه خاص و خوبی داری، دوست دارم کاری به تو بدهم."

پسر جوان جواب داد: "نه ممنون، من فقط داشتم عملکردم را می سنجیدم. من همان کسی

هستم که برای این خانم کار می کند."

نقطه ضعف می تواند نقطه قوت باشد؟ - کودکی ده ساله که دست چپش در یک حادثه رانندگی از بازو قطع شده بود برای تعلیم

فنون رزمی جودو به یک استاد سپرده شد. پدر کودک اصرار داشت استاد از فرزندش یک

قهرمان جودو بسازد. استاد پذیرفت و به پدر کودک قول داد که یک سال بعد می تواند

فرزندش را در مقام قهرمانی کل باشگاهها ببیند. در طول شش ماه استاد فقط روی

بدنسازي کودک کار کرد و در عرض این شش ماه حتی یک فن جودو را به او تعلیم نداد.

بعد از شش ماه خبر رسید که یک ماه بعد مسابقات محلی در شهر برگزار می شود. استاد

به کودک ده ساله فقط یک فن آموزش داد و تا زمان برگزاری مسابقات فقط روی آن تک

فن کار کرد. سرانجام مسابقات انجام شد و کودک توانست در میان اعجاب همگان، با

آن تک فن همه حریفان خود را شکست دهد. سه ماه بعد کودک توانست در مسابقات بین

باشگاهها نیز با استفاده از همان تک فن برنده شود. وقتی مسابقات به پایان رسید،

در راه بازگشت به منزل، کودک از استاد راز پیروزی اش را پرسید. استاد گفت: دلیل

پیروزی تو این بود که اولاً به همان یک فن به خوبی مسلط بودی. ثانیاً تنها امیدت

همان یک فن بود و سوم اینکه تنها راه شناخته شده برای مقابله با این فن، گرفتن

دست چپ حریف بود، که تو چنین دستی نداشتی!

ملیسا کمیلی پور

دانش آموز کلاس ششم ابتدایی مدرسه نرس در سن
تحصیلی ۹۶-۹۵ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

باتشکر از اولیاء محترم مدرسه
مخصوصاً مدیر و معاون و سرکار خانم عبداللہی

